

تأملی در ریشه و مختصات «الهیات لیبرال»

«معنویت به جای دین»؛ طرحی در خدمت سکولاریسم



علیرضا پدرام

یکی از سیاست‌های جدی مورد حمایت جریان لیبرال در کشور، ترویج «معنویت» یا قرآنی‌فرا دینی است که با چارچوب فکری و اندیشه لیبرالیسم در تعارض و تضاد قرار نگیرد. ایده ترویج معنویت از این رو در جهان غرب، مورد حمایت قرار می‌گیرد که پس از دورانی ضدیت با معنویت و افراط دینی گرایش مجدد پیدا کرده‌است. در این وضعیت و برای فرار از تنهایی عالم مدرن، به رویکردهای دینی گرایش مجدد پیدا کرده‌است. در این وضعیت مدرنیسم که ذاتاً با دین ناسازگار است با ترویج مدلی از «شبه دین» مردم را به سمت معنویت‌های غیر معارضی بنا پارادایم غربی سوق داده است.

ریشه معنویت لیبرال

الهیاتی که پیروان نظریه معنویت لیبرال ترویج می‌کنند متأثر از «کلام جدید» الهیات مسیحی پروتستان است که عمدتاً نقطه ثقل آن، تفکیک دین از عقلانیت به مثابه دو موضوع متباین است. این موضوع خصوصاً در تفکر شیعی ایران که دارای سنتی بسیار محکم در الهیات عقلی، کلامی و فلسفی است ایجاد تعارض و درگیری نموده و به هیچ نحو چنین قرائت لیبرالی را نمی‌توان با آموزه‌های اصیل شیعی سازگاری داد.

این نگرش در حوزه جهان‌بینی و فلسفه دین، چندان هم ناشناخته نیست و ازجمله روش‌های کارپردی شکاکان و سوفیست‌ها از ۲۵۰۰ سال پیش تاکنون بوده تا به استیلای فکری امروزه خود که حاکم بر نگرش انسان غربی با تفکیک دین از غیر دین و تحدید مرزهای دخالت دین، رسیده است. اساساً «کلام جدید» همان کلام مسیحی متأخر به‌ویژه الهیات لیبرال - پروتستان است که دهه‌ها بلکه بیشتر در ذیل همین پارادایم، تعریف شده و می‌توان این گرایش را باز تولید همان نوع از «سوفیسم دینی‌شده» و رقیق یونان باستان دانست.

از زمانی که دیوید هیوم در غرب مدرن، گزاره‌های استدلالی فلسفی را زیر سؤال قرار داد و کانت نیز تأثیر گرفته از این نگرش، به تعطیلی ارتباط میان حکمت نظری و عملی حکم داد و الهیات عقلانی را با بن‌بست به زعم خود مواجه ساخت، مفهوم «شک» در این جا با «ایمان» فرین و ثبات «عقیده» کم‌معنی شد و ایمان به امری شخصی تبدیل شد که کارکردی در اجتماع دینی نمی‌تواند داشته باشد.

حدود دو دهه است که «الهیات لیبرال» با قرائتی تساهل‌آمیز در دنیای غرب (که گاه از آن تحت عنوان ترنس مدرنیسم یاد می‌شود) خود را معرفی نموده و متعاقب آن به کوشش برخی لیبرال‌های حوزه‌های دیگر تمدنی، از جمله ایران به دیگر نگرش‌ها نیز رسوخ یافته و در کشور ما نوعی نگرش «اسلام لیبرالیستی» را فعال نموده‌اند.

ترویج معنویت ضد دین در لوی دین

در این نگرش مورد حمایت و ترویج که از سوی روشنفکران و روشنفکر نمایان مدرنیته‌زده ترویج می‌شود، گاه قرائت پروتستان، گاه قرائت بودایی، گاه قرائت اسلام صوفیانه... به عنوان مدل‌هایی از معنویت مطرح می‌شود و در هر نقطه جهان نیز به گونه‌ای خود را عرضه می‌دارد.

رواج معنویت‌های لیبرال در حوزه تمدنی اسلام، به‌خصوص در کشور ایران، بیش از آنکه خاستگاهی اجتماعی یا فرهنگی داشته باشد، زاینده انگیزه‌هایی سیاسی است. نشر مدل معنویت مدرن با اهداف سیاسی غرب گره خورده و جایگزین کردن آن با دینداری اصول‌گرایانه (سنت‌نگر) می‌تواند یکی از کارکردهای نظام سیاسی غرب برای استیلا بر فضای فرهنگی کشور و استخاره ارزش‌های بنیادین دینی

باشند. ترویج مبانی معنویت مدرن از جمله «ترویج شکاکیت دینی»، «نسبی‌گرایی اخلاقی» و «شخصی کردن ارزش‌ها»، «تفکیک دین از سیاست و دولت»، «پلورالیسم افراطی» و در کنار آن مبارزه و مخالفت با «نقش علمای دین و فقاقت» یا «اعمال قوانین دینی» را می‌توان در همین راستا در نظر گرفت. به عبارتی مدرنیته، از حیث تئوریک در یک جامعه دینی خود را در قالبی معنوی اما متمسک به لیبرالیت‌ه و معایر با فرهنگ اسلامی ترویج نموده و در این مسیر با عقاید ضد خود از جمله فلسفه سیاسی اسلام و سیستم فقاقت با برچسب ارتجاع یا بنیادگرایی مخالفت می‌کند. در عوض خود را با ریاکاری به عنوان راهکاری جایگزین برای «فسرار از بنیادگرایی» معرفی می‌کند که البته در نقاب‌هایی که بر چهره دارد، ظاهر اسلامی و پوسته شیعی حفظ شده لکن زیر این نقاب، هیچ یک از کارکردهای دین قابل اجرا نیست. این رویکرد در سال‌های اخیر از سوی روشنفکرانی چون عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری یا مصطفی ملکیان در قالبی تئوریک مورد حمایت قرار گرفته و تقیّب شده است. عناصر فعال در این گرایش، البته از نقطه‌نظر دانش دینی و فلسفی و نیز نوع انگیزه‌های شخصی و میزان صراحت لهجه و مؤلفات دیگر، یکدست نیستند و در جزئیات عقاید و گرایش‌ها خود نیز با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند اما علی‌الاصول از این جهت در اردوگاه واحدی قرار دارند و چنانچه گفتیم من حیث‌المجموع، درصد ترویج گفتمان «الهیات لیبرال جدید»، به‌ویژه آنچه مشاهیش در مسیحیت در نیم قرن اخیر پرورش یافته، می‌باشند و همگی نیز خود را «روشنفکر دینی» یا متعلق به جریان «نواندیشی دینی» یا «اصلاح دین» می‌خوانند. این اردوگاه در شبهه‌سازی اسلام و تشیع به مسیحیت لیبرال‌محورهایی کلی از این قبیل را در تغییر فرهنگ دینی، تعقیب می‌کند تا تحت عنوان «قرائت جدید از اسلام»، دین جدیدی

اوصاف کنند. **مختصات جریان معنویت مدرن** جریان قرائت جدید معنویت برخاسته از خاستگاه لیبرال را می‌توان دارای مختصاتی کلی دانست که با شناسایی آن‌ها، پس از مطالعه هر مقاله و کتاب یا شنیدن سخنرانی از مروجان این گونه اسلام، می‌توان نقاب اسلام که بر چهره ذاتا لیبرال این تفکر زده شده را برافکنند و ذات آن را مشاهده نمود:

اول: این تفکر درصدد ترویج فقدان پشتوانه عقلی بودن دین است. به تعبیری می‌کوشد با اثبات این موضوع که معارف دینی فاقد پشتوانه عقلانی هستند، حساب این دو مقوله را از یکدیگر جدا کند و بیان کند که هیچ استدلال قابل پذیرشی (با منطق مدرن) نمی‌توان حقانیت یا رجحان یک دین و آیین بشری را بر دیگری تشخیص داد و از همین رو، دین موضوعی است سلیقه‌محور و برخاسته از اقتضات فرهنگی و اجتماعی که بشر برای خود انتخاب می‌کند و به این واسطه، اساساً موضوع دین را می‌توان امری «بشری» و نه الهی (به معنای برساخته بودن توسط خداوند) دانست.

دوم: ترویج این موضوع که مفاهیم و معارف مطرح در دین اسلام، کاملاً عقلانی نبوده و دست‌کم بخشی از آن آغشته به جزم‌گرایی سنتی است. دین اسلام همچون سایر ادیان، مفاد قطعی و ضروری و ثابت نیز ندارد و هر تفسیری از آنها می‌توان ارائه کرد و سراسر متشابه و مجمل و غیرقابل تآوری است پس امروز هم می‌توان (و باید) آن را با فرهنگ غرب و لیبرالیسم، تطبیق داد و بر این اساس، تفسیر نمود.

سوم: اینکه می‌کوشد الفا کند احکام شرع (خاصه قوانین اجتماعی و حکومتی) از جمله فقه و عرصه‌های سیاسی، قضایی، اجتماعی و اقتصادی آن باید کنار گذاشته شود چرا که نه ضرورتی پشت آن است و نه اساساً قابلیت اجرا دارند. اسلام لاقفل در دوران غلبه مدرنیته حداکثر می‌تواند خود را در قالب مجموعه‌ای از تقاضاها و اصول اخلاقی و شخصی عرضه نماید.

در نتیجه یکی از مختصات این گفتمان، رواج مدلی از اسلام «منهای احکام» و «منهای قوانین اجتماعی» است. به تبع نفی ساختار و قواعد سیاسی برای اسلام، مدل حکومت دینی اولین سبیل حمله معنویت لیبرال خواهد بود و نه تنها مفاهیمی نظیر ولایت فقیه یا فقه حکومتی را برنمی‌تابد بلکه حداکثر به نوعی از «لائسیته اسلامی» تن می‌دهد که بقای وجود اسلام را با حذف قسمت «شرع» آن ممکن می‌داند.

چهارمین مختصات این جریان در ایران، تأکید افراطی بر مفاهیم «عرفانی» و توشه‌گیری از طریقت عرفا و صوفیان برای برنهادن الگویی جایگزین دین محذوف است. این جریان که عقاید و معارف را مورد تشکیک



در اسلام مفهوم «معنویت» موضوعی مهم و اساساً روح همه فعالیت‌های دینی است. اما باید به تفاوت‌هایی توجه کرد که بین معنویت لیبرال تجویزی از سوی این جریان یا معنویت اسلامی و شیعی وجود دارد.

قرار داده و به نوعی ابهام و ندانم‌گرایی در عرصه دین اصرار می‌کند، نزدیک‌ترین جریان با قابلیت جایگزینی را قرائتی از اسلام در گرایانه می‌داند که گاه در طول تاریخ اسلامی توسط فرقه‌های عرفانی مورد توجه قرار گرفته و از سوی دیگر هرگونه قضاوت ارزشی درباره سایر ادیان را نیز کنار گذاشته و توصیه‌ای برای محیط اجتماعی پیرامونی انسان‌ها ارائه نمی‌کند. این نگرش است که در نگاه جریان موصوف می‌تواند خلأ کارکردی را در عرصه اجتماعی جبران کند تا اسلام، کارکرد اجتماعی خود را هم به دین مدرن (لیبرالیسم) هیه کند.

وجه تعارض با معنویت دینی

در اسلام نیز مفهوم «معنویت» موضوعی مهم و اساساً روح همه فعالیت‌های دینی است، اما باید به تفاوت‌هایی توجه کرد که بین معنویت لیبرال تجویزی از سوی این جریان با معنویت اسلامی و شیعی وجود دارد: اول آن که این معنویت مدرن برخلاف معنویت سنتی الزام‌مبنتی بر عقاید قرآنی و مربوط به معارف اسلامی همچون توحید و معاد و نبوت نیست و حتی در جهت نفی برخی چارچوب‌های ایدئولوژیک قرآنی، حرکت می‌کند.

دوم اینکه معنویت جدید، ارتباطی با احکام عملی اسلام ندارد بلکه این معنویت، منافی با شریعت و قوانین اسلامی است؛ کاملاً در تعارض است، چرا که حتی در نقطه مقابل این معنویت، تقریر می‌کند.

سوم اینکه این معنویت در خدمت سکولاریسم و نفی نظام «حق-تکلیف» دینی قرار می‌گیرد و از همین رو با «معنویت اسلامی» کاملاً در تعارض است، چرا که معنویت در اسلام یک تزحیره به هم پیوسته از عقاید و احکام اسلامی است که عملاً امکان جمع شدن با عقاید شسک‌آمیز را نمی‌دهد و نمی‌تواند نسبت به هر جنبه از قوانین و قواعدی در عرصه اجتماع بی‌تفاوت باشد. عرفان لیبرال اساساً خود را نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی بی‌تفاوت می‌داند حال آن که این بردگی از اجتماع، به‌زعم شیعیان انحراف در مسیر عرفان است و در تاریخ عرفان اسلامی نیز هر که با نام عرفان به این مسیر جامعه‌گریزی و گریز دین از مسئولیت‌های دنیوی متوسل شده است، ره به خطا پرده است.

چهارم تکیه این گونه از معنویت بر مفاهیمی چون «شکاکیت و چهل» بر اساس لادری‌گری است که نهایتاً به توجیه هر نوع قرائتی از دین می‌انجامد. به عبارت دیگر معنویت لیبرال، دچار نوعی «حیرت قبل از علم» است که همان شکاکیت در صدق مفاهیم است. در حالی که عرفان اسلامی مبتنی بر نوعی معرفت، آگاهی، شهود و مکاشفه است. حتی وقتی در عرفان اسلامی، عارف به حیرت و شگستگی می‌رسد، از سرر ندانم‌گویی و لادری‌گری نیست بلکه از جنس «حیرت بعدالعلم» است.

خلاصه سخن

بر خصوص ماهیت الهیات و معنویت‌های لیبرال که هم‌اکنون بازار داغی میان جوامع غربی دارد و در ایران نیز به عنوان پروژه‌ای هم از سوی روشنفکران و هم به صورت فرهنگ‌سازی عامیانه در حال رواج است سخن بسیار است. قاعدتاً رویکرد هر یک از صاحبان این نگرش با دیگری متفاوت است و به طور مثال مدل معنویت لیبرالی که از سوی سروش ترویج می‌شود یا آنچه ملکیان بیان می‌کند تفاوت‌های زیادی دارد، اما موضوعاتی همچون شریعت‌گریزی، تأکید بر معنویت فردی، نسبی‌گرایی و هرمنوتیک از جمله نقاط اشتراک چنین معنویت‌هایی است که بدان پرداخته شد. در فرصتی مفضل به ویژگی و تعاریف معنویت دینی در هر یک از این رویکردها پرداخته خواهد شد.

صراط

جوامع غربی نه معنویت را حفظ کردند نه مادیت را



حالا یک وقت است که جامعه‌ای در جنبه علوم مربوط به ابزار زندگی پیشرفتی دارد. مثل جوامع غربی. اما یک وقت در همان هم پیشرفت ندارد. مثل بسیاری از جوامع تابع غرب که معنویت را حذف کردند، مادیت را هم نتوانستند جلب کنند! مثل وضع زندگی خود ما در دوران حکومت پهلوی‌ها: معنویت را طرد کردیم، مادیت را هم نتوانستیم به شکل مدرن و جدید و علمی و واقعی‌اش به داخل کشور بیاوریم. یعنی «خسر الدنیا والاخره» شدیم! آن طرف قضیه هم، همین‌طور است. یعنی اگر جامعه‌ای، فقط به جنبه‌های معنوی بپردازد و از علوم غافل بماند، از پیشرفت علمی، از کشفیات علمی، از نوآوری‌های علمی،

از تحصیل علم میان فرزندان میهن، از ساختن انسان‌هایی که بتوانند زندگی را به شکل متناسب با نیازهای بشر در آورند - با سهولت و سرعتی که امروز دنیا طلب می‌کند و نیازمند آن است- غافل بماند، باز یک بال دیگرش شکسته است. خیال نکنید که اسلام طرفدار این است که همه چیز منحصر بشود در مسائل روحی و معنوی و نظر به مادیت نباشد! نه! این انحراف، همان اندازه بزرگ است که آن انحراف اول. اسلام، انزوا از دنیا و زندگی را، به‌صورتی بسیار روشن رد کرده است.

در کلمات امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه، این را مشاهده می‌کنید. نهج‌البلاغه‌ای که کتاب زهد است، بر سر آن کسی که زندگی دنیا را رها کرده است، به خیال این که آخرت خودش را درست کند، فریاد می‌زند. اسلام اینگونه نیست. پس، این دو باید باشند! اما به هم باید باشند.

بیانات رهبر انقلاب در دیدار جمعی از دانشجویان و طلاب ۷۲/۹/۲۴

درنگ



آیت‌الله اراکی در تبیین فقه حکومت:

حکومت با اکراه برپا نمی‌شود

را گرفتند و گفتند پس باید پیش ما باشد و برای ما کار کند، «بَينَ الْمَلِكِ» اینجا یعنی قانون ملکه، دین اینگونه در قرآن کریم آمده است. برخی از کسانی که به‌عنوان متفکر و نظریه‌پرداز هستند و در جامعه خیلی زیاد شده‌اند، الحمدلله، می‌آیند و یک تفسیری از دین می‌کنند. دین تفسیر خاص خود را دارد؛ اگر دین می‌گوییم یعنی در تفسیر اسلام دین یعنی این. حال برخی می‌خواهند تفسیرهای غربی را بگویند اما به ما چه غربی‌ها چه می‌گویند.

برای حکومت باید با خواست مردم انجام گیرد

لذا ما در معنای این آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» گفته‌ایم که یعنی چه؛ قرآن کریم می‌فرماید نظام و حکومت را با اکراه و زور برپا نمی‌کنیم و حکومت باید با خواسته مردم باشد. آنجا که می‌فرماید: «فَأَقْصَتْ تَكْرَهُ النَّاسِ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ اگر می‌خواستیم اکراه داشته باشیم خودمان بلد بودیم چه کار کنیم. ما تو را نفرستادیم که مردم را بر اقامه حکومت اکراه کنی. اما اگر حکومت برپا شد دیگر لوازم خود را دارد و مخالف - یعنی کسی بر خلاف قانون عمل کند - یا کسی که بخواهد در نظم اختلال ایجاد کند را کیفر می‌کند: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَوْجُهُمْ وَأَنْ جُزِيَ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَسُوا مِنَ الْأَرْضِ» پس وقتی نظام برپا شد آن نظام باید به تکلیف خود عمل کند.

هر نظامی تکلیفی دارد؛ اما در اصل برایی، ابتدا خود را بر مردم عرضه می‌کنند؛ برهان بیان کرده و تبیین می‌کنند تا مردم میثاق اطاعت و میثاق نصرت را با پیامبران الهی ببندند؛ «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ نَسْمَعُ وَأَطِيعُوا» در ابتدای امر میثاق است و بعد که میثاق بسته شد ابیعت حاصل شده است و ا در روایات زیادی که در منابع اهل سنت بیشتر آمده است که «بایعنا رسول الله علی السمع والطاعة فی المنشط والمکره وان نقول الحق ولا نخاف في انانون ملک نبسود و در قانون کنعانی‌ها و قوم یوسف بود، از آنها سؤال کردند و آنها خودشان گفتند. اگر کسی ضواع الملک در رجل او بود را پیدا کردیم چه کارش کنیم؟ «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ» خودشان گفتند جزائش همان کسی است که بیامنه است؛ بر او پیدا شود؛ یعنی کیفرش این است که خودش را بگیرد و بعد گشتند و ضواع ملک را از بار بنیامین پیدا کردند. بنیامین

حکومت است.